

تفسیر آیاتی از سوره اعراف

...متسلسله روح را که خداوند تکویناً مقرر فرموده است، دستوراتی به عنوان تشریح نسبت به اینها معین فرموده است که باید اجرا شود. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ»^۱ «من هذا الذي يريد الله أن يهديه؟ دلالة اولاً معمقة انيقة ثم ايصالاً الى المطلوب الحق و حق المطلوب لان الله تعالى يهدي و الهداية الخاصة الربانية عبارة عن الايصال الى المطلوب الحق». «إِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ أَحْبَبْتَ وَ لَكِنَّ اللَّهَ يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ وَ هُوَ أَعْلَمُ بِالْمُهْتَدِينَ»^۲. «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ» اين مقدماتی می‌خواهد فطرت تا اندازه‌ای آگاه، عقل تا اندازه‌ای آگاه، صدر احتیاج به انشراح دارد. چون صدر بطبيعة الحال لا له است و لا عليه. فطرت له است، عقل له است، صدر خزانه فطرت و عقل است و اين خزانه «محاصيل الفطرة و محاصيل العقلية الانسانية الصالحة تدخل في الصدر اذا كان الصدر ضيقاً تبطل هذه المحاصيل اذا كان الصدر منشراحاً طبعاً ترتقى هذه المحاصيل». «فَمَنْ يُرِدِ اللَّهُ أَنْ يَهْدِيَهُ يَشْرَحْ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ» چون جلو آمده از نظر فطرت و از نظر عقل، حالا محصول‌گیری از فطرت است و محصول‌گیری از عقل است که به خزانه صدر تحویل داده شود، اين خزانه را باز می‌کند. کسی که بیشتر درو می‌کند، بیشتر زحمت می‌کشد، ما توبره بزرگتر به او می‌دهیم. اینجا هم همین‌طور است.

۱. انعام، آیه ۱۲۵.

۲. قصص، آیه ۵۶.

«يَشْرَحُ صَدْرَهُ لِلْإِسْلَامِ، لا للإيمان هنا اسلام قبل الايمان، اسلام بعد الايمان، هذا اسلامٌ بعد الايمان لان من يرد الله ان يهديه هو مسلم قبلاً و احياناً مؤمن قبلاً و لما يدخل الايمان في قلوبهم تماماً حتى يكون اسلاماً» اسلام مرحله ثالثه است. «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» اين مقابل است «وَمَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ يَجْعَلْ صَدْرَهُ ضَيْقاً حَرَجاً» اين صَدْرِي كه «عوان بين ذلك» است، نه منشرح است، نه حرج، برای کسانی که در راه قدم برمی دارند، راه را باز می کند. کسانی که راه را می بینند، ولی نمی خواهند در راه قدم بردارند راه را تنگ می کند، اگر هم بیاید زمین می خورد. «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقاً حَرَجاً». «الرئة في الصدر» ریه مادی انسان در صدر مادی انسان است. این فضای اکسیژن هر چه انسان بالا برود می تواند نفس بکشد، این ریه می تواند اکسیژن هوا را بگیرد. ولكن از فضای اکسیژن که بالاتر رفت، خفه می شود. «اذا انتقلت من فضاء الاوكسيجين يخنق هذا الانسان طبعاً. هذه الآية المباركة تشير اشارة بينة جداً الى ان هناك فضائات عدة اجزاء عدة ما فيها اوكسيجين يمكن ان يتنفس الانسان» «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقاً حَرَجاً» حرج کجاست؟ جایی که درختها تودرتو هستند که می خواهید بروید، نمی شود و درختها جلوی شما را می گیرند، اصلاً راه نیست. یک مرتبه راه برای رفتن جسم نیست، یک مرتبه راه برای نفس نیست. هر چه بخواهی نفس بکشی نمی شود و لذا اکسیژن و هوا با خودشان می برند. آن کسانی که می خواهند به کره مریخ بروند، هوایی که قابل استنشاق انسان زمینی باشد نیست و لذا با خودشان اکسیژن می برند. حتی کسانی که زیر دریا می روند و غواصی می کنند، اکسیژن می برند. «يَجْعَلُ صَدْرَهُ ضَيْقاً حَرَجاً» «حرجا» نیست، «حرجاً». «حرج» صفت مشبهه است، یعنی شخصی که دارای «حرج» است. «حرجاً»، حرج مصدر است. «زيدٌ عدلٌ» یعنی خود تنگی نفس، خود تنگی، اصلاً این طور نیست که نفسی باشد تا تنگی باشد، اصلاً جلوی نفس گرفته شده است.

«كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» یک مقداری از سماء هست که می شود رفت با هواپیما و... یک مقداری هست که می شود رفت اما مشکل است. اگر انسان آن اشکال را برطرف کند، می رود، اگر برطرف نکند خفه می شود. «يَصْعَدُ» یعنی «يتصعد» این مبالغه در صعود است. «كَأَنَّمَا يَصْعَدُ فِي السَّمَاءِ» نه «الى السماء» «الى» نمی خواهد. به جایی می رسد که همانجا دیگر نفس ممنوع است، بالاتر هم برود، الی نمی خواهد. «فِي السَّمَاءِ».

«كَذَلِكَ يَجْعَلُ اللَّهُ الرِّجْسَ عَلَى الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ»^۱ حساب دارد. این «مَنْ يُرِدْ أَنْ يُضِلَّهُ» چه کسی است؟ «لا يؤمن» نمی‌خواهد ایمان بیاورد. چشم فطرت را باز نمی‌کند، چشم عقل را باز نمی‌کند، بنابراین خدا صندوق صدر را ضیق می‌کند. این ضیق کردن صندوق صدر «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»^۲ است. «وَهَذَا صِرَاطُ رَبِّكَ مُسْتَقِيمًا قَدْ فَصَّلْنَا الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَذَكَّرُونَ»^۳. آیه دیگر: سوره اعراف.

من اول مطلبی را حضور برادران عرض کنم. البته منهای خودم، خدا می‌داند منهای خودم و اگر خودم مطرح باشم، خدا همین الآن نفس مرا بگیرد! یک مرتبه هو الیّ است، یک مرتبه هو هو است، یک مرتبه الیّ الیّ است. الیّ الیّ که «ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ»^۴ است. یک مرتبه هو الیّ، من خداپرستم اگر مطابق با میل من باشد. یک رتبه هم همه‌اش هو است. فقط او مطرح است. من و شما و آقا و... مطرح نیست. یک بزرگواری که از اهل معرفت است سر قبر مرحوم طباطبایی رفته بود. می‌گفت من با گوش دل شنیدم که ایشان فرمودند برو با فلانی معاطات کن. یعنی چه معاطات کن؟ اگر چیزی در ذهن هست کنار برو، چون روی کتاب‌الله کار می‌شود. و دیگری می‌گفت که من از بازار خان داشتم می‌رفتم، ولی امر (عج) به من اتجاه فرمودند و یک صدایی به گوش دل شنیدم، اشاره فرمودند به مسجد امام‌رضا. قبل از اینکه ما را بیرون کنند، قبل از اینکه الواط بریزند. «يَا نُورَ الْمُسْتَوْحِشِينَ فِي الظُّلَمِ»^۵ من گفتم: من مرادشان نیستم، کتاب‌الله مراد است.

از خود باید خالی شد، هر چه فحش بدهند، هر چه مسخره کنند، هر چه بگویند گمراه است، وهابی است، اسرائیلی است، منحرف است. به خدا فحش دادند، به پیغمبر فحش دادند. اولین وهابی خداست! بعد پیغمبر است، بعد ائمه هستند. این قدر کتاب‌الله مظلوم است. «اذا نطق ناطق بكتاب الله تعالى كما يريد الله تعالى لانه يخالف هوساتهم حيواناتهم شهواتهم نمرادتهم فرعناتهم، يخالف، نعم، يخالف لما يخالف كتاب الله سبحانه و تعالى». من علامه طباطبایی را خواب دیدم موقعی که فوت کرده بودند. این مطلبی است که در خواب و بیداری مثل هم است. دیدم دارند

۱. انعام، آیه ۱۲۵.

۲. صف، آیه ۵.

۳. انعام، آیه ۱۲۶.

۴. نور، آیه ۴۰.

۵. اقبال الأعمال، ج ۲، ص ۷۱۰.

قرآن می‌خوانند، می‌دانستم قرآن است، گفتم چه می‌خوانید؟ «ما ذا تقرأ سید الطباطبائی؟ ما ذا تقرأ؟ قال کتاب الله تعالی» کتاب‌الله می‌خوانم. گفتم که کتاب‌الله می‌خوانید، چیز دیگر چه؟ گفتند چیز دیگری نیست، فقط کتاب‌الله. به یکی از شاگردان ایشان گفتم -اسم نمی‌برم- گفت: دلم می‌خواهد الآن زمین دهان باز کند، من فرو بروم و بمیرم. چون فقط فلسفه و عرفان و خرفان خواندم.

این برای ترکیز قلوب ماست بر معارف کتاب‌اللهی. شما ملاحظه کنید ما تحمیلی بر قرآن داریم؟ «القرآن یفسر بعضه بعضاً و ینطق بعضه علی بعض».

«وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ قَالَ رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ أَتُهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ نُضِلُّ بِهَا مَنْ نَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ نَشَاءُ أَنْتَ وَلِيُّنَا فَاغْفِرْ لَنَا وَ ارْحَمْنَا وَ أَنْتَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ» (مدام مطالبه رؤیت می‌کردند. «کان یتطلبون موسی (ع) أن یری ربهم کیف یوحی الی موسی التورات «وَ اخْتَارَ مُوسَى» اینجا ولی امر (عج) استدلال خوبی دارند. البته همه استدلال‌های ایشان خوب است. «یقول ولی الامر (عج) اختار موسی کموسی لا کموحی الیه لو کان اختیار موسی (ع) کموحی الیه ما کان یختار ولكن و اختار موسی قومه سبعین رجلاً» همه‌شان زرد در آمدند، گفتند: می‌خواهیم خدا را ببینیم. «الذین اختارهم موسی سبعین رجلاً من سبع مائة الف سار فقط من اختار موسی کموسی لو کان اختیاره بوحی من الله تعالی و کنبی من انبیاء الله تعالی ما کان یختار. فکیف السقیفة لا تختار؟ اصحاب السقیفة ما کانوا رسلاً و ما کانوا مؤمنین مستعین، ما کانوا مؤمنین فی القمة کانوا عادیین حتی ولو کانوا مؤمنین حتی ولو کانوا انبیاء [...] هذا استدلال ولی امر، یضرب سقیفة بنی ساعدة و سائر الاتفاقات المزعومة یضربها علی الجدار» جمع شدند و خلیفه معین کردند، چه کاره هستند؟ «وَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا فَلَمَّا أَخَذَتْهُمُ الرَّجْفَةُ» «الرجفة الممیتة طبعاً» مردند.

«قال رَبِّ لَوْ شِئْتَ أَهْلَكْتَهُمْ مِنْ قَبْلُ وَإِيَّايَ» البته بحث موضوعی جای خودش است، آنچه ما می‌خواهیم اینجا بحث کنیم، این است. خدایا، می‌شد قبلاً هر دوی ما را از بین ببری، حال که اینها را از بین بردی و من زنده هستم، غر و غر همه بنی‌اسرائیل بلند می‌شود. «أ تَهْلِكُنَا بِمَا فَعَلَ السُّفَهَاءُ مِنَّا» سفها یک کاری کردند، حالا

همه را از دم از تیغ گذراندی. «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ» این فتنه توست. فتنه فارسی نه، فتنه عربی. «الفتنة العربی یعنی امتحان، هذه امتحان أنه يختار موسى قومه سبعین رجلاً و یخیل الی جمع غفیر کثیر من الناس أن هولاء مختارون. کل ما قالوا هذا الصحيح، کا ما فعلوا هذا الصحيح» این ظاهر مطلب خوب است، مختارین موسی هستند، کسانی که موسی اینها را اختیار کرده است. «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ» اینجاست که کسانی که به حق ایمان دارند، دیگر این سؤال را نخواهند کرد. کسانی که به حق ایمان دارند، غیر از این سبعین که بین آنها مؤمنین هستند. نگفتند حالا اینها که سؤال رؤیت کردند، پس می شود. چون شیخ فلان و سید فلان و فلان گفتند که «حُرِّمَ ذَلِكَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ»^۱ یعنی مرجوح است، من هم می گویم. این که نشد! مختارین موسی غلط کردند. این مختارین موسی که غلط کردند، این یک امتحان بزرگی است. ما امت موسی، آن که واقعاً بالله مؤمن است، می داند که خدا مرئی نیست، نمی شود دید. آن که مؤمن نیست، سقوط می کند. «نجاح من نجح امتحان و سقوط من سقط امتحان و الامتحانات تختلف بعض الامتحانات ملتوی صعب جداً و بعض الامتحانات یسیر» مراحل مختلف است. «إِنَّ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ تُضِلُّ بِهَا مَنْ تَشَاءُ وَ تَهْدِي مَنْ تَشَاءُ» «تضل بها من تشاء أن تضله هذا الذي ضاق قلبه» قلب خودش گمراه است، خودش از بیخ گمراه است. چشم فطرت و عقل را باز نکرده است تعمداً. «أَنْتَ وَ لِيُنَّا». - فتنه از طرف خداوند است، پس ضلالت از طرف خداوند است. فتنه ای که سبب و مقدمه ضلالت است، از طرف خداوند است.

- فتنه علی حجة. فتنه با حجت؛ یعنی حق را کاملاً بیان کرده است، بلاغ کامل، باطل را هم کاملاً بیان کرده است. با بیان کامل، شرعاً، انبیاء، با تمام وسائل به طرف حق دعوت می کنیم و خداوند در اینجا این فرد را امتحان می کند، اصلاً همه زندگی امتحان است. اگر از این امتحان بد دربیاید، تقصیر خودش است و اگر خوب در بیاید، خودش در راه [راست] آمده است. پس در حقیقت «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ» است. - [سؤال]

- «هو الذي يهدي بسبب و يضل بسبب. يهدي من اهتدى و زیاده و يضل من ضل، مو اضلاله من دون سبب، ليس اضلال بداية، ليس على تأويل، هذا تفسیر لما «اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا لِمِيقَاتِنَا» هذا ظرف الابتلاء و لكن لم يقول أن موسى

۱. نور، آیه ۳.

کاموسی یختار ضیقاً مائة بالمائة، لا، موسی بین، [...] اقول کل فی صحیح ولكن أن موسی بشر، أن موسی بن عمران؟ لا. ثانی شیء البراهین القطعية الفطرية و العقلية و الرسالية کلها تدل علی أن الله تعالی لا یری، هذه البراهین القاطعة فی ظرفه البراهین القاطعة ابتلاء، امتحان، هؤلاء السبعون ماتوا الله، موتهم ثم أحياهم. «إِنْ هِيَ إِلَّا فِتْنَتُكَ» صحیح، ليس هذا ذمّاً، هذا مدح. یعنی بیان أن هذه الفتنة، فتنة صعبة، أحياناً فتنة سهلة يسيرة، أحياناً فتنة صعبة». سورة الأعراف.

- [سؤال]

- عاقلانه است.

- [سؤال]

آن هم طبق دستور بود. همان طور که «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ»^۱ طبق دستور بود، وگرنه موسی سؤال نمی کند. موسی که می گوید «رَبِّ أَرْنِي أَنْظُرُ إِلَيْكَ» یعنی موسی جاهل بود که گفت: «أَرْنِي»؟ نه، طبق دستور بود. خدا گفت: سؤال کن. اینجا هم همین طور است، خدا گفت اختیار کن، ولی وحی نکرد چه کسی را. گفت اختیار کن، این اختیار کن دو بُعد دارد:

۱- اختیار موسی به عنوان موسی صددرصد نیست.

۲- حالا که صددرصد نشد، کسانی که مختارین هفتادگانه موسی بودند، اینها این طور شدند، گفتند ما می خواهیم خدا را ببینیم، پس دیگران چطور؟ دیگران اکثریت گفتند این کسانی که ممتازند و موسی معین کرده گفتند خدا را می بینند، پس خدا را می شود دید. دیگران که در اقلیت بودند و حجت کافی به بالغه الهیه را درست تمسک کردند، گفتند خیر، نمی شود دید.

مثلاً در بعضی موارد این طور است که «و زُلْزَلُوا حَتَّى يَقُولَ الرَّسُولُ وَ الَّذِينَ آمَنُوا مَعَهُ مَتَى نَصُرُ اللَّهُ أَلَا إِنَّ نَصْرَ اللَّهِ قَرِيبٌ»^۲ بعضی اوقات این طور است. آنقدر فشار و فشار و فشار، خدا جلویش را نمی گیرد. چقدر ایمان می خواهد که انسان در راه حق می رود، او را کتک می زنند، فحش می دهند و... ولكن «إِنَّا لَنَنْصُرُ رُسُلَنَا وَ الَّذِينَ آمَنُوا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ يَوْمَ يَقُومُ الْأَشْهَادُ»^۳ نصرت چیست؟ نصرت در پیشبرد هدف است.

۱. اعراف، آیه ۱۴۳.

۲. بقره، آیه ۲۱۴.

۳. غافر، آیه ۵۱.

«وَلَقَدْ سَبَقَتْ كَلِمَتُنَا لِعِبَادِنَا الْمُرْسَلِينَ * إِنَّهُمْ لَهُمُ الْمَنْصُورُونَ * وَإِنَّ جُنَدَنَا لَهُمُ الْغَالِبُونَ»^۱ این حتمی است، حتمی است که خدا هست و حتمی است که کسانی که قدم در راه خدا برمی‌دارند، این قدم‌هایشان ضایع نمی‌شود، ولكن در راه خدا مثل اینکه کسی بگوید: «نحن نصر» [...] ما معنا؟ یعنی وسائل [...] من الاكل و اللبس و النكاح» نه، هر کدام در راه خودشان «انا لننصر رسلنا فی سبیل الرسالة یحتک یضرب یجنن و ما الی ذلک» ولكن هیچ نبی‌ای نداریم که قدم‌هایی که در راه ما برداشته اثر نکند، با موتش، با کشته شدنش، با اذیت شدنش، با شعب ابی‌طالبش. اینها اثر است، اگر من بعضی وقت‌ها متأثر می‌شوم و گریه می‌کنم برای حال آن احمق‌هاست و الا عمق مطلب این است که «وَلَا تَحْزَنْ عَلَیْهِمْ»^۲ برخلاف سیل داریم راه می‌رویم، سیل عمامه سیاه، عمامه سفید، ریش، عرقچین، این سیل‌ها برخلاف قرآن راه می‌آیند، ما برخلاف این سیل. قاعده این است که واقعاً خفه شویم، خفه نشدیم. منتها صبر لازم دارد، امتحانات بعضی وقت‌ها این‌طور است، امام حسین (ع) ممتحن بود، او را زدند، کشتند، تکه‌تکه کردند، خیمه‌ها را آتش زدند. این تبلور ایمان است، یعنی حسین حسین‌تر شد، یزید یزیدتر شد. ابراهیم هم امتحان شد، منتها ابراهیم خواست ببرد، اما نشد «الخلیل یأمر و الجلیل ینهی» این واقع قضیه است.

- اینجا منظور از ولیّ امر، امام زمان است؟

- غیر از ایشان ما ولیّ امری نداریم.

- [سؤال]

- همین آیه، در سوره اعراف ذیل همین آیه در تفسیر نورالثقلین مراجعه بفرمایید. «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلُّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ»^۳ این دو «من» قرینه ندارد که چه کسی «یهد الله» و چه کسی «یضل الله». در حالی که قبلش دارد: «سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسَهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ»^۴ خودشان «كفروا»، خودشان «كذبوا»، خودشان «ظلموا»، «ظلموا و كفروا و كذبوا» کار خدا نیست، کار خودشان است. «فَلَمَّا زَاغُوا أَزَاغَ اللَّهُ قُلُوبَهُمْ»، آیه بعد: «مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي وَ مَنْ يُضِلُّ فَأُولَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ». مثلاً قبلش دارد: «وَلَوْ شِئْنَا» که راجع به «الَّذِي

۱. صافات، آیات ۱۷۱ تا ۱۷۳.

۲. حجر، آیه ۸۸.

۳. اعراف، آیه ۱۷۸.

۴. همان، آیه ۱۷۷.

آتَيْنَاهُ آيَاتِنَا^۱ است. «وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لَكِنَّهُ أَخْلَدَ إِلَى الْأَرْضِ^۲» چه کسی؟ خودش «وَاتَّبَعَ هَوَاهُ» خودش «فَمَثَلُهُ كَمَثَلِ الْكَلْبِ إِنْ تَحْمِلُ عَلَيْهِ يَلْهَثُ أَوْ تَتْرُكُهُ يَلْهَثُ ذَلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا فَاقْصُصْ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ * سَاءَ مَثَلًا الْقَوْمُ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَ أَنْفُسُهُمْ كَانُوا يَظْلِمُونَ * مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَهُوَ الْمُهْتَدِي» اصل اینجاست، باید به سراغش رفت. اگر راه حق می‌روی، هدایت، راه باطل می‌روی، ضلالت. هر دو صحیح است.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا^۳» منتها «ذَرَأْنَا» معنا دارد، «ذَرَأْنَا» «خلقنا» نیست که در بحث تفسیر مفصل است. «ذَرَأْنَا» غیر از «خلقنا» است. «لقد خلقنا» یعنی خدا خیلی از جن و انس را برای جهنم خلق کرده است. این غلط است، هم علم است و هم قدرت. «لَقَدْ ذَرَأْنَا» یعنی زمینه این‌طور است «ذراء» زمینه‌سازی است. زمینه‌سازی شده است که گروه زیادی به جهنم می‌روند و گروه زیادی به بهشت، این زمینه چیست؟ امتحانات است، امتحانات الهیه.

سوره توبه، آیه ۱۱۵: «وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ» این «ما کان، یضرب الی اعماق الماضي الخلقی» چون ماضی نسبت به حق سبحانه و تعالی گاه ماضی ذات است و گاه ماضی صفات ذات است، این ازلیت است. گاه ماضی فعل است این هم ازلیت است «خلق الله تعالی آدم» «خَلَقْنَاكُمْ مِنْ تُرَابٍ» این زمان دارد، اما «كان الله» زمان ندارد. این در اینجا فعلی است. «ما كان الله ليضل قوماً بعد إذ هداهم» «هداهم» روی چه حسابی؟ «هداهم» یعنی به مطلوب رسانده و الا خداوند همه ما را هدایت کرده است. «حِكْمَةٌ بِالْعَمَّةِ فَمَا تُغْنِ النُّذُرُ»^۵ این حجت بالغه الهیه است، بلوغ دارد به عقول، هر عقلی به اندازه دریافت خودش، به اندازه حجتی که برای او هست، بلوغ دارد.

«وَمَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ» «هداهم دلالة» بعد که دلالت را قبول کردند «هداهم ایصالاً الی الحق. اذا دل ربنا و هدی ربنا سبحانه و تعالی قوماً مکلفین ثم تقبل الهدایة و اهدتوا بعد ذلك اوصلهم ربنا سبحانه و تعالی الی الهدی

۱. همان، آیه ۱۷۵.

۲. همان، آیه ۱۷۶.

۳. همان، آیه ۱۷۹.

۴. حج، آیه ۵.

۵. قمر، آیه ۵.

حقیقیاً واقعياً لا يمكن ان يضلهم» کار بدی نکردند، چرا اضلال کند؟ اینها اول دلالت را قبول کردند. اصل قبول دلالت موجب این است که خداوند بیشتر کمکشان کند، هر قدر در دلالات کتاب خدا انسان تفکر کند، خداوند بیشتر کمک می‌کند. «و لما اوصلهم الى الحق المرام بعد ما دلّهم الى هذا الحق لا يمكن ان يضلهم اطلاقاً، فمن ضل في آخر عمره او في اوساط عمره بعد ما كان بحسب الظاهر مهتدياً هذا لم يكن مهتدياً واقعياً» مثل طلحه و زبیر، طلحه و زبیر در کنار پیغمبر جنگیدند، شمشیر زدند، کشتند. صورتاً انسان خیال می‌کند این‌ها رسیدند، خیر، نرسیدند، ظاهر مطلب این است. اگر رسیده بودند بعداً گمراه نمی‌شدند، اگر خداوند کسانی را هدایت کرد دلالتاً و رساند به حق، لمس کردند حق را، دریافتند حق را، در جوّ حق قرار گرفتند، آنها را ریزریز کنید، هیچ وقت از حق بر نمی‌گردند.

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ» می‌خواهد این را بگوید «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ». این بُعد دوم است. «اذا لم يبين ربنا لقوم ما يتقون، كيف يضلهم؟ ولكن اذا بين لهم ما يتقون به و هم لم يتبينوا و هم تقوا على الحق و هم عاند الحق و كذبوا بآيات الحق، بعد ذلك يضلهم بما كذبوا» این طور می‌شود. «وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» یکی از ادله‌ای است که در رسائل می‌آورند و برای مطبی استدلال می‌کنند که اگر انسان تکلیف را نداند، تکلیفی ندارد. مثلاً نداند حرام است. هرچه گشت، دلیل حرمت پیدا نکرد، حرام نیست. هرچه گشت دلیل وجوب پیدا نکرد، واجب نیست. و اوسع از آنچه شیخ انصاری فرمودند در تفسیر قرآن باید دقت شود در ابعاد گوناگون اصلی و فرعی.

«وَ مَا كَانَ اللَّهُ لِيُضِلَّ قَوْمًا بَعْدَ إِذْ هَدَاهُمْ حَتَّى يُبَيِّنَ لَهُمْ مَا يَتَّقُونَ» «بین بخطابات الوحي، قرآن ابین بیان، اوسع بیان، اقوی بیان، ابین بیان و كيف يكون كتاب الله سبحانه و تعالى ظني الدلالة؟» ظنی الدلالة روایت است. «إِنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ * إِنَّ اللَّهَ لَهُ مُلْكُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ يُحْيِي وَ يُمِيتُ»^۱ «الإحياء و الإماتة مرحلتان، إحياء جسمياً إحياء نفسياً، إماتة جسمياً إماتة نفسياً». «لِيُنذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا وَ يَحِقَّ الْقَوْلُ عَلَى الْكَافِرِينَ»^۲ «من كان حياً بحيات التكليف من كان حياً بحيات الفطرة و العقلی السلیمة لينذر» که این مطلب را بالاتر می‌برد.

۱. توبه، آیات ۱۱۵ و ۱۱۶.

۲. یس، آیه ۷۰.

«وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ رَبِّهِ قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أَنْابَ»^۱ کسانی که مورد دعوت رسل هستند عادت کرده‌اند که فقط باید معجزه حسی باشد. «المرسل اليهم على طول خط الرسائل الربانية قبل الرسالة الأخيرة تعودوا على الآيات، خوارق الآيات الحسية المرئية الملموسة، المسموعة، و في هذا التعود امران اثنان مثلاً جماعة رأوا بأم أعينهم معجزة ابراهيم (ع) هم أحياناً يفكرون أنه المعجزة [...] اما موسى (ع) ليست له معجزة ابراهيمي فنحن لا نقبل، هذا غلط هذا امتحان اختلاف المعجزات اختلاف خوارق العادات امتحانات، هذا النبي هكذا، ذاك النبي هكذا، هذا النبي يأتي به الشرعة نبي آخر بشرعة اخرى، كلها شرائع الله تعالى. انما هذه امتحانات و ابتلائات و كلها من الله تعالى» مثل اینکه شما نوکری دارید، یک روز هوای خوش و خوب می‌گویید نان از همین نزدیکی بگیر. یک روز هوای خیلی سرد و بد [...] امتحان است، می‌خواهد بداند که این چند مرده حلاج است، تا چه اندازه حاضر است که امر ولی امر خود را انجام دهد. تکالیف امتحانات است، معجزات امتحانات است، رسالات امتحانات است. کما اینکه در آیه مائده داریم و به‌طور مفصل باید در باب نبوت بحث کنیم. «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً»^۲ «لكل من الامم الخمس الرساليين من اولى العزم من الرسل» «لِكُلِّ جَعَلْنَا مِنْكُمْ شِرْعَةً وَ مِنْهَاجاً» «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ فَاسْتَبِقُوا الْخَيْرَاتِ»^۳ این حرف‌هایی که می‌زنند، کلاس اول، دوم، سوم... این حرف‌ها حرف‌های درستی نیست. «لِيَبْلُوكُمْ فِي مَا آتَاكُمْ» اول آنطور نماز بخوان، حالا اینطور بخوان. اول آنطور وضو بگیر، حالا اینطور. این می‌خواهد اگر اول و آخر هر دو را قبول کرد، معلوم می‌شود اول و آخرش درست است، او تسلیم است. اگر اول را قبول کرد، عادت کرد، آخر را قبول نکرد، [چون] خلاف عادت است. پس معلوم می‌شود این ایمان صحیح ندارد.

در اینجا هم همین مطلب است. آیه ۲۷ می‌فرماید: «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْ لَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ» واقعاً «لم ينزل على رسول الهدى آية»؟ «هو اقوى النبيين و خاتم النبيين لم تكن له آية رسولية؟ لا، هم تعودوا بالآيات الحسية البصرية الملموسة و لم تكن تنزل على رسول الهدى (ص) آيات حسى الا قليل، شق القمر فقط، آيات حسى،

۱. رعد، آیه ۲۷.

۲. مائده، آیه ۴۸.

۳. همان.

آیات علمی، آیات قرآنی، الآيات القرآنية هي الآيات الاقوى و الادل و الأثمر و الأبقى
دلالة على هذه الرسالة القدسية الاخيرة» اينها عادت کردند بر آیات حسیه. می‌گویند
این آیات هیچ چیزی ندارند.

- گفتند: «آیةٌ مِنْ رَبِّهِ» یک آیه خواستند.

- خیر، «آیةٌ» یک دانه نیست. هیچ آیه‌ای، نفی است. مثل اینکه یک نفر مجتهد
است و فتوا می‌دهد «یفتی فی الفروع الاحکامیة کذا و کذا، هذه القضية حرام لقوله
تعالی و هذه القضية حلال لقوله تعالی. هذا ليس فقیهاً، لم يستدل بشهرة و لا اجماع
و لا قول سيد و لا قول شيخ» این فقیه نیست! چطور از فلسفه فقیه درمی‌آید، از قرآن
فقیه در نمی‌آید؟! از فلسفه فقیه درمی‌آید، هرچه که هست. از قرآن در نمی‌آید. اینجا
هم «و يقول الذين كفروا لولا ينقل روايات متعددة و اسناد الروایات و رجالات
الروایات و نساء الروایات و الشهرة و الاجماع و الأقوال و القیلات» این فقیه
نیست. خودشان سفیه هستند. در اینجا هم رفقایشان «و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ
عَلَيْهِ آيَةٌ» اصلاً هیچ نشانه‌ای ندارد که این پیغمبر است، هیچ نشانه رسالتی نیست.
«ليست له علامة الرسالة الالهية لانهم تعودوا على العلامات الحسية الدائرة و لكن
يقالوا لهم هذه الرسالة، رسالة أخيرة خاتمية تبقى معظماً إلى يوم القيامة فلا بد أن
تكون الآيات باقية معجزات موسى و عيسى و ابراهيم و غير لم تكن آيات باقية كانت
آيات دائرة، لأنه كانت رسالات معقدة و لكن هذه الرسالة الاخيرة تقتضي آية خالدة
على مر الزمن الى يوم القيامة الكبرى». «و يَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ آيَةٌ مِنْ
رَبِّهِ» این چه پروردگاری است که برای این رسالت بزرگتر هیچ نشانه‌ای نیاورده
است؟ «قُلْ إِنَّ اللَّهَ يُضِلُّ مَنْ يَشَاءُ وَ يَهْدِي إِلَيْهِ مَنْ أُنَابَ» خود اینکه که برای پیغمبر
این معجزات حسی نیامد، بلکه معجزه علمی آمد، این امتحان است. کسانی که عادت
دارند معجزات چشمی و حسی را، گمراه می‌شوند. کسانی که عمقاً فکر می‌کنند، دو
بُعدی. یک بُعد عادت یعنی چه؟ اگر یک آدمی ده امضا دارد، ده امضای گوناگون.
یک مرجعی برای چند نفر امضای اول، رفتند و پول گرفتند، حالا برای یک آقای
امضای آخر را زد، نخیر، این امضای آقا نیست. این هم همان امضاست! آن صدمرتبه
آمده، این دویمرتبه آمده، این یکمرتبه آمده است. اگر این همان امضاست، چرا
انکار می‌کنید؟ اگر این امضا نیست، پس امضای آقا نیست، چون امضای آقا باید
دلیل داشته باشد بر اینکه امضای آقا است.

«توقیعات الرسالات الربانية عبارة عن الآيات الربانية التي يعبر عنها بالمعجزات و المعجزات الربانية قلت او كثرت واحدة او اثنين او اكثر، بصرية كان او بصيرية، علمية كان او غير علمية أياً كان المعجزات الربانية بمفردها واحدة منها تدل على أن هذه الرسالة ربانية، رسالة صادقة» یکی باشد یا صدتا، موسی نه‌تا داشت، چهارده‌تا داشت اضافه بر آن نه‌تا، برای فرعون‌ها. بیغمبر بزرگوار یک معجزه خیلی بیّن. البته شق القمر هست، قبول، ولی ما شق القمر را ندیدیم. قبول داریم، چون قرآن می‌گوید.

- در جوّی که علم باشد، معجزه علمی به درد می‌خورد، ولی کسی که جاهل است، معجزه علمی برای او فایده‌ای ندارد.

- کسی که جاهل است، از نظر فصاحت، از نظر بلاغت، از نظر تعبیر سطحی، خود تعبیر سطحی قرآن دلیل است بر ربانیت نزولش. عرب عادی وقتی که در تعبیر سطحی قرآن دقت کند، نه عبارت فرق دارد، نه معنا فرق دارد، همه انسجام است. «کله انسجام القرآن کله ظاهریاً فصاحةً بلاغةً لغویاً معنویاً فی کل الحقائق التي تدخّل فیها کله‌ها علی نسقٍ واحد» تناقض در آن نیست، تضاد در آن نیست. این دلیل است بر اینکه این ربانی است. برای اینکه اگر بزرگترین نوانگ عالم هم باشند، فکر بالا می‌رود پایین می‌رود، عوض می‌شود. ما که پنجاه سال است روی قرآن کار می‌کنیم، بعضی وقت‌ها حرف ما بالاتر می‌رود، بعضی وقت‌ها طور دیگر می‌شود، ولو کم است. غیر از کسانی که استناد به احادیث دارند که درصد اشتباهاتشان زیاد است. ما هم اشتباه داریم، ولیکن ما که ارتکان بر قرآن داریم و از طریق صحیح قرآن می‌خواهیم وارد شویم و وارد می‌شویم، به اندازه درصد مختصری تیلوراتی در مطالب معرفتی و در مطالب احکامی احیاناً هست. این «وَيَقُولُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَسْتَ مُرْسَلًا»^۱ به چه حساب؟ به همین حساب است.

- [سؤال]

- خیر، اولاً، ثانیاً. این شق القمر معجزه وقتی است، یک دانه هم هست و معجزه وقتی است. اما حالا شق القمر برای ما معجزه است؟ خیر، اگر ثابت نباشد قرآن وحی است، شق القمر برای ما معجزه نیست، برای آنها معجزه بود. برای ما معجزه بُعد دوم است، یعنی قبول داریم که این کتاب، الهی است، به دلیل خود آیات، پس قبول می‌کنیم شق القمر بوده، اما اگر شق القمر هم نبود، اصلاً هیچ چیزی نبود. از این

۱. رعد، آیه ۴۳.

معجزات بصری نبود، خود قرآن دلالت دارد بر ربانیه الصدور «وَلَوْ كَانَ مِنْ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا»^۱ این یکی از آیاتی است که ... طبع «من عند غیر الله» بودن، این اگر هم در راه حق باشد تصاعدی است. یعنی حرف قبلی عوض می شود و بهتر می شود، ولی قرآن این حرف ها را ندارد. اول آیه ای که بر رسول هدی نازل شد با آخر آیه را بسنجید، از نظر لفظ، از نظر بلاغت و فصاحت، از نظر معنا، اینها با هم سنخیت دارند. معلوم می شود از یک مقامی صادر شدند که این مقام لا یتغیر است، و لذا «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ»^۲ قرآن چه می خواهد بگوید؟ این «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ» چیست؟ اینها می گفتند «وَقَالُوا لَوْ لَا أَنْزَلَ عَلَيْهِ مَلَكٌ»^۳ ملائکه بیایند بگویند این پیغمبر است. «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ مَلَكًا لَجَعَلْنَاهُ رَجُلًا وَ لَلْبَسْنَا عَلَيْهِمْ مَا يَلْبِسُونَ»^۴ شهادت می خواهید؟ خود خدا بیاید؟ محال است خود خدا بیاید، برای خود پیغمبر هم نمی شود بیاید. «قُلِ اللَّهُ شَهِيدٌ بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَأُوحِيَ إِلَيَّ هَذَا الْقُرْآنُ لِأُنذِرَكُمْ بِهِ وَمَنْ بَلَغَ أَ إِنَّكُمْ لَتَشْهَدُونَ» خدا شاهد است، خدا به اینها وحی کرده؟ نه «أتی بنفسه مستحیل، أوحی إلى هؤلاء الناکرین، حتی المؤمنین مستحیل. کیف یشهد ربنا بأن هذه الآيات آیات صادرة من قبله؟ بنفس الآيات» آفتاب آمد دلیل آفتاب. آفتاب خودش با درخشش دلیل است بر اینکه این ربانی است.

- این پیغمبر بزرگوار خودش که ساخته وحی قرآن است و مهم تر از او قرآن که امام اوست و محور رسالت قدسیه و دعوت اوست. این قرآن خودش شاهد است بین خدا و مکلفان. این خودش شاهد است، یعنی خود خدا شاهد است. اگر بر فرض محال خدا خودش می آمد، بهتر از این دلالت نمی کرد، بر فرض محال. چرا؟ خدا چه کار می کند؟ معاذالله بر فرض محال بر اساس شکل خدا می گوئیم او خداست؟ نه، خدا با حرف هایش، خدا با فعلش و آلا با شکل که مطلبی نیست. اشخاصی هستند بسیار زیبا، ولی فهم ندارند، شعور ندارند، علم ندارند، اخلاق ندارند. اشخاصی هستند بسیار بدقیافه، علم دارد، فهم دارد، تقوا دارد. اذان بلال حبشی با «أشهد» بود، بهتر از صد «أشهد» است. چون معرفت دارد. اگر بر فرض محال خدا تجسد پیدا

۱. نساء، آیه ۸۲.

۲. انعام، آیه ۱۹.

۳. همان، آیه ۸.

۴. همان، آیه ۹.

کند و بیاید، از این جسد چیزی می‌فهمند؟ نه، از کلام، از فعل. کلام و فعل حق در قرآن آن‌طور که امکان دارد الی یوم القیامه منعکس و منبعث و موجود است.

«قُلْ كَفَى بِاللَّهِ شَهِيدًا بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ وَمَنْ عِنْدَهُ عِلْمُ الْكِتَابِ»^۱ اول بالله، خود قرآن. ثانی: کسانی که اهل کتب وحی هستند. اول خود قرآن شاهد است، اگر به عقل کسی نرسید، بعد اصحاب کتب وحی که ممارست دارند در تورات و انجیل، اینها مزه‌اش را فهمیدند. کسی که سرکه‌خور است، می‌فهمد این سرکه خوب است یا نه، کسی که عسل‌خور است می‌فهمد این عسل ساختگی است یا اصل است. کسانی که با وحی تورات و انجیل آشنا هستند می‌فهمند که این قرآن چیست، می‌فهمند که این قرآن «اوحی من وحی التورات و اوحی من وحی الانجیل».

«اللَّهُمَّ اشْرَحْ صُدُورَنَا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ الْإِيمَانِ وَ مَعَارِفِ الْقُرْآنِ الْعَظِيمِ وَ وَفَّقْنَا لِمَا تُحِبُّهُ وَ تَرْضَاهُ وَ جَنَّبْنَا عَمَّا لَا تُحِبُّهُ وَ لَا تَرْضَاهُ».

«وَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ».

۱. رعد، آیه ۴۳.